

مرور خاطرات چهل ساله امیرشهاب رضویان از انجمن سینمای جوانان ایران

سینمای جوان، صندوق توسعه فیا



نبود. در آذر یا دی ۱۳۶۲ در روزنامه اطلاعات یا کیهان یک اطلاعاتیه منتشر شد که دومین جشنواره فیلم فجر در بخش آماتور آماده دریافت فیلم است؛ فرم حضور در جشنواره هم در روزنامه چاپ شده بود، پس اطلاعات فیلم را پر کردم. و فیلم "یکی دیگر" را به نشانی دفتر جشنواره پست کردم. فیلم ۸ میلی متری و تک نسخه ای بود. حدود یک ماه بعد در روزنامه دیدم که فیلم من هم جزء آثار منتخب است. سال ۱۳۶۲ قدری جشنواره وضعیت بهتری پیدا کرد فیلم های کوتاه کماکان در سالن موزه هنرهای معاصر نمایش داده شد و البته تعداد تماشاگران افزایش یافته بود.

اختتامیه این سال در سینما آزادی بود. جایزه بهترین فیلم کوتاه به همراه ۱۰ حلقه کاست فیلم ۸ میلی متری به من و کریم هاتفی نیا برای فیلم «تله» رسید. در این ایام هنوز سیمبرغ برای جشنواره اختراع نشده نبود و جشنواره فیلم کوتاه در دل جشنواره فجر بود. دیپلم افتخاری به ما دادند که روی چرم چاپ شده بود. اسم من در مطبوعات چاپ شد و اواخر بهمن ۱۳۶۲ که به همدان که برگشتم کمی بیشتر تحویل گرفتم.

مدیر ارشد همدان محمدحسین صوفی بود، پس از بازگشت از جشنواره به ایشان گفتم اجازه بدهید یک جشنواره راه اندازی کنیم که پرسید چه کار باید بکنیم؟ و من توضیح دادم باید از شهرهای مختلف درخواست دریافت فیلم کنیم و الی آخر... اوایل اسفندماه یک پوستر طراحی کردیم و اطلاعاتیه به اسم جشنواره فیلم طلوع منتشر کردیم و شروع به ارتباط گیری کردیم. با همراهی چند نفر جشنواره فیلم طلوع را با حضور حدود ۱۰۰ فیلم کوتاه و مستند برگزار کردیم. آن سال یک جشنواره خوب برگزار شد و کلی فیلم داوری شد و در شماره ۱۲ مجله فیلم اردیبهشت ۱۳۶۳ گزارش جشنواره ما منتشر شد. سال بعد به خاطر اینکه من سر باز شدم جشنواره برگزار نشد و بعد از آن هم کسی نبود که برگزارش کند.

سال ۱۳۶۳ یک فیلم سینمایی به نام «یاد» توسط مرحوم عباس شیخ بابایی در همدان ساخته می شد و بخش مهمی از بودجه فرهنگی استان را این فیلم بلعیده بود. در آن ایام بودجه کل انجمن سینمای جوانان همدان در سال ۵۰ هزار تومان بود که باید اداره کل ارشاد پرداخت می کرد. ارشاد این بودجه را به ما نمی داد و انجمن بی پول شده بود، به همین دلیل یک نامه برای حسن آقا کریمی در تهران نوشتیم که ارشاد بودجه ما را پرداخت نمی کند و گلايه کرده بودیم. آقا کریمی که با من دوست بود عین نامه را برای معاون سینمایی وزیر ارشاد، فخرالدین انوار فرستاده بود و ایشان هم از روی خیر خواهی با استناد به نامه ما و ذکر مفاد آن، نامه ای را برای ارشاد همدان فرستاده بود که نتیجه اش اخراج من از سینمای جوان همدان شد که در تابستان ۱۳۶۳ اتفاق افتاد و البته این ماجرا خیلی برای من باعث خیر شد.

بعد از اخراج، حسن آقا کریمی که خودش را کمی در این موضوع مقصر می دانست به من گفت که بیا و در سینمای جوان تهران کار کن.

کار کنم؟ با تردید و کمی خجالت که به دایی و پدر و مادرم گفتم که من در تهران نمایش فیلم دارم چه صلاح می دانید؟ هر سه به من اجازه دادند و من هم در یک زمستان سرد که برف زیادی باریده بود با اتوبوس شبانه به تهران آمدم و ساعت ۱۰ صبح به موزه هنرهای معاصر رسیدم. من تا آن ایام فضای جشنواره را تجربه نکرده بودم و فقط گزارش هایی تلویزیونی از جشنواره سپاس و جشنواره جهانی فیلم تهران که پیش از انقلاب بسیار با ابهت برگزار می شد دیده بودم و با این تصور وارد سالن سینمای موزه هنرهای معاصر شدم.

یک آپارات ۸ میلی متری در اتاق فرمان گذاشته بودند و فیلم های هشت میلی متری را با تصویری کوچک و کمی تاریک روی پرده نمایش می دادند. از آن ابهت جشنواره و جمعیت تماشاگران و عکاس ها و خبرنگار ها خبری نبود و به جز من دو نفر تماشاچی دیگر در سالن حضور داشتند. فیلم من هم پخش شد، نه کسی دست زد، نه کسی سوت کشید و نه عکاس و خبرنگاری به سراغ من آمد. خلاصه این که بخش فیلم کوتاه جشنواره خیلی خلوت بود.

در اسفند سال ۱۳۶۱ با علیرضا زهره وند قصه کوتاهی آماده کرده بودیم. من کارگردان و فیلمبردار بودم و علیرضا بازیگر. جالب این که دو تا پسر بچه در منطقه جنگی ول بودیم و فیلمبرداری می کردیم و حتی یک نفر هم نپرسید که آخر شما دو نفر اینجا چه غلطی می کنید؟ نتیجه این سفر شد فیلمی کوتاه به نام «یکی دیگر» که در سال ۱۳۶۲ تکمیلش کردم و البته در همان سال، یعنی ۱۳۶۲ من جذب انجمن سینمای جوان همدان شدم.

اواخر سال ۱۳۶۱ کانون سینماگران آماتور همدان تحت نظر اداره ارشاد استان افتتاح شده بود و عملاً از بهار ۱۳۶۲ فعالیت آن آغاز شد و از اوایل همان سال اسم کانون به انجمن سینمای جوانان ایران تغییر یافت. در آن ایام من ۱۸ ساله بودم و سه سال بعد از این که فیلمسازی را شروع کرده بودم. وارد انجمن سینمای جوانان همدان شدم و اولین فیلم کوتاه انجمن همدان را ساختم. اولین مسئول سینمای جوان همدان حسین رضاهادی شایسته بود؛ او آدمی علاقه مند به هنر بود اما فیلمساز نبود. همان سال در رشته حقوق پذیرفته شد و به تهران آمد و بعدها از جمله قضات خوش نام دادگستری شد. بعد از اینکه شایسته از همدان رفت، سینمای جوان همدان عملاً به جولانگاه من و محمدرضا سرکانیان و مرحوم مصطفی سماوات مبدل شد.

در ۱۹ سالگی در سینمای جوان همدان استخدام شدم و طی حکمی ماهانه ۱۵۰۰ تومان حقوق بابت آموزش هنر جوانان دریافت می کردم. در انجمن دوربین و کاست ۸ میلی متری و سه پایه و آپارات و موویلا داشتیم. خودمان سه نفری فیلمنامه تصویب می کردیم، خودمان می ساختیم، مونتاژ می کردیم، صداگذاری می کردیم و به جشنواره ها می فرستادیم. این سال ها، سال هایی طلایی برای فیلمسازی ما در همدان بود.

در آن ایام اینترنت نبود؛ اطلاع رسانی جشنواره هم به شکل امروز

امیرشهاب رضویان فیلمساز و تهیه کننده با سابقه سینمای ایران در آستانه چهل سالگی جشنواره بین المللی فیلم کوتاه تهران در متنی تفصیلی خاطرات خود را از همراهی چهل ساله با این رویداد مرور کرد. امیرشهاب رضویان از اعضای قدیمی انجمن سینمای جوانان ایران، نویسنده، کارگردان و تهیه کننده با سابقه سینمایی یادداشتی مفصل در آستانه برگزاری چهلمین جشنواره بین المللی فیلم کوتاه تهران درباره حضور و اقداماتش در انجمن سینمای جوانان ایران و جشنواره فیلم کوتاه تهران نوشت.

در آبان ماه سال ۱۳۵۹ هنگامی که پانزده ساله بودم، وارد سینمای آزاد همدان شدم. اولین معلم من آقای محمدرضا رهبر بود و من چند فیلم هشت میلی متری در این مرکز ساختم. سینمای آزاد ایران، به عنوان مهمترین تشکل فیلمسازی هشت میلی متری در ایران قبل از انقلاب، از سال ۱۳۴۸ شروع به کار کرده و بعد مورد حمایت تلویزیون ملی ایران قرار گرفته بود و تا سال ۱۳۵۷ فعال بود. بعد از انقلاب مجدداً توسط یک سری نفرات جدید سازماندهی شده بود و از پاییز سال ۱۳۵۹ به تاسی از شرایط انقلاب که همه ی اسامی هم می بایست انقلابی می شد، اسم آن را به مرکز اسلامی فیلمسازی آماتور تغییر دادند.

وارد سینمای آزاد که شدم محصل سال دوم دبیرستان بودم، هدفم را گذاشتم روی این که در دانشکده هنرهای دراماتیک تحصیل کنم. یک شنبه ها بعد از ظهر که در سینمای آزاد کلاس داشتیم باید از مدرسه فرار می کردم. کلاس فیلمسازی ما ساعت سه بود و یک همکلاسی داشتیم به نام قره خانی که برایم قلاب می گرفت تا از بالای دری که به زمین فوتبال دبیرستان باز می شد، به خیابان بپریم و به کلاس فیلمسازی برسیم. این کلاس خیلی برای من جذاب بود و به این نتیجه رسیدم که از ریاضی خوشم نمی آید و آینده من سینماست. یک پسر بچه ۱۵ ساله بودم که برای آینده خودم تصمیم گرفته بودم و به کسی از خانواده هم چیزی نگفتم! در اینجا یک فلاش فوروارد می زنم به سال ۱۳۶۶ که توانستم وارد دانشکده سینما و تئاتر بشوم و ۹ سال بعد فارغ التحصیل شدم.

اولین جشنواره فیلم فجر بهمن ماه سال ۱۳۶۱ در تهران برگزار شد، در آن ایام جشنواره فیلم کوتاه تهران مستقل نبود و دوره اول، دوم و سوم جشنواره تحت عنوان بخش آماتور همزمان با جشنواره فیلم فجر برگزار می شد. یک فیلم کوتاه ۸ میلی متری چند دقیقه ای به نام «انقلاب» ساخته بودم، که در اولین دوره جشنواره فیلم فجر پذیرفته شد. من ۱۷ سال داشتم و فیلمم قرار بود در موزه هنرهای معاصر نمایش داده شود، احساس شغف فراوانی داشتم. روز ۲۱ بهمن ۱۳۶۱ روز نمایش فیلم من بود؛ متأسفانه مادر بزرگ من که بسیار هم دوستش می داشتم، روز ۱۹ بهمن فوت کرد. مستاصل بودم که باید چه